

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ان قلت نعم لكنّه اذا لم يكن العلم بها مسبوقاً بالعلم بالتكليف».

خلاصه ای از جلسه گذشته

مرحوم آخوند در پاسخ از دلیل عقلی فرمود، علم اجمالی منحل می شود به تکالیفی که از طرق و امارات و اصول مثبت به دست ما می رسد. در انحلال علم اجمالی شرطی وجود دارد که باید آن علم اجمالی یقیناً در علم تفصیلی موجود باشد. به این صورت که اگر سؤال کنند که آیا موارد علم اجمالی اگر هزار مورد است همان مقدار در علم تفصیلی نیز موجود باشد، در این صورت علم اجمالی منحل شده و موارد باقی مانده شبهه بدویه می شوند.

کلام مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ معتقد است در انحلال زمان علم تفصیلی مهم نیست که قبل علم اجمالی باشد یا بعد آن یا هم زمان با آن؛ مثلاً شخص می تواند بعد از آنکه یقیناً دانست ظرفی نجس شده است، ظرفی بدان اضافه شود و سبب ایجاد علم اجمالی شود؛ حتی می تواند ابتدا علم اجمالی داشته باشد که یکی از این دو ظرف نجس است، بعد یقیناً بداند که یک ظرف مشخص نجس شده است. در هر دو صورت علم اجمالی منحل می شود.

اشکال مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در حاشیه رسائل این اطلاق را نپذیرفته و اشکال می کنند، معتقد است اگر علم تفصیلی قبل علم اجمالی باشد سبب انحلال است؛ اما اگر بعد علم اجمالی باشد سبب انحلال نیست و برای علم اجمالی فرقی نمی کند دائره علم اجمالی که علتی غیر این داشته با این علم اجمالی تغییر نمی کند.

اشکال: در کفایه بنابر آنچه که در حاشیه رسائل فرمودند اشکال می کنند. شما در حاشیه رسائل فرمودید: علم تفصیلی بعد از علم اجمالی اثر ندارد. در مانحن فیه نیز چنین است، چراکه فقیه ابتدا علم اجمالی به وجود تکالیفی در شریعت دارد، بعد علم تفصیلی پیدا میکند که همان موارد معلوم بالاجمالش در همین موارد تفصیلی است و علم اجمالی آن منحل می شود. این تضاد در مبنا است.

جواب: مرحوم آخوند در مقام پاسخ می فرماید: شرط انحلال این است که مطابقت و عینیت باشد نه اینکه تکلیفی جدید در علم تفصیلی لاحق باشد. در این انحلالی که ما بیان کردیم مجتهد بعد از جست و جو فحص علم تفصیلی که پیدا می کند، همان موارد معلوم بالاجمال است و فرد و حکم جدیدی نیست. در مثالی که بیان شد علم اجمالی به نجاست یکی از این دو ظرف یک حکم از نجاست است، اما وقتی علم تفصیلی پیدا کرد یا دید که بول در ظرف الف افتاد. این نجاست جدید است نه اینکه همان نجاست معلوم بالاجمال باشد. پس علم تفصیلی لاحق در صورتی سبب انحلال نیست که مغایر با علم اجمالی باشد، ولی اگر همان باشد سبب انحلال خواهد بود.

توضیح عبارت

«ان قلت نعم» یعنی این انحلالی که شما گفتید قبول داریم علم اجمالی با علم تفصیلی منحل می شود «اذا لم یکن العلم بها»، وقتی که نباشد علم به این طرق و اصولی که مثبت تکلیف است نباشد «مسبقاً بالعلم بالتکالیف» یعنی علم اجمالی مسبوق همان لاحق بودن است. یعنی اگر علم به طرق که علم تفصیلی است مسبوق باشد بر علم اجمالی به تکالیف مسبوق باشد، یعنی بعد باشد یا قبل باشد؟ اگر بعد از آن باشد مستشکل می گوید: انحلال را قبول نمی کنیم. مرحوم آخوند هم فرموده است و این اشکال، اشکالی است که ناشی تحقیق ایشان در حاشیه رسائل است که علم تفصیلی بعد از علم اجمالی را سبب انحلال ندانستند.

مستشکل میگوید: جناب آخوند در ما نحن فیه اول علم اجمالی است یا تفصیلی؟ مکلف علم اجمالی دارد که در شریعت تکالیف بر آن است و علم تفصیلی به تکالیف دارد از راه طرق و در اینجا علم تفصیلی بعد است و شما در حاشیه رسائل گفتید اگر علم تفصیلی بعد از علم اجمالی باشد، سبب انحلال نمی شود.

«قلت انما» مرحوم آخوند می فرماید: «انما یضر السبق اذا کان المعلوم اللاحق حادثاً» مسبوق بودن ضرر می رساند در صورتی که معلوم لاحق حادث باشد. یعنی اگر علم تفصیلی و معلوم لاحق، یعنی بعد از علم اجمالی حادث باشد و تکلیف جدید برای ما بیاورد، این اشکال درست است؛ مثل مثالی که عرض کردیم: اول علم اجمالی داریم که یکی از دو ظرف به بول نجس است و بعد علم تفصیلی می یابیم که یک ظرف معین قطره خون در آن است. اینجا مرحوم آخوند می فرماید: انحلال را قبول نمی کنیم. اینجا که تکلیف جدیدی است آن علم اجمالی اثرش باقی می ماند.

اختلاف مرحوم شیخ و مرحوم آخوند در این نیست که بعد از علم اجمالی اگر علم تفصیلی آمد، علم اجمالی باقی می ماند یا نمی ماند. قطعاً علم اجمالی از بین می رود، مرحوم شیخ می فرماید: بعد از اینکه علم تفصیلی آمد، هم علم اجمالی می رود و هم اثر علم اجمالی که عبارت از وجوب احتیاط در همه اطراف است. مرحوم آخوند می فرماید: نه وقتی که علم اجمالی اول بود و علم تفصیلی بعد آمد، درست است که اجمال از بین می رود و این دو ظرف معین نجس است و واجب الاحتراز است؛ اما اثر علم اجمالی نسبت به ظرف دیگر باقی است.

آن وقت این جا اضافه دارند که این علم تفصیلی که جلوی انحلال را می گیرد که باید حادث باشد. در این مثال حرف مرحوم آخوند متقن است و این نکته را عرض کنم که مسئله عقلایی و روشن است، مسئله انحلال چیزی که مبانی دقیقه اصولی بخواهد نیست. شما علم اجمالی دارید یکی از این دو ظرف نجس است و آمدند یک ظرف را به طور کلی از بین بردند، اجمال از بین می رود. وقتی اطراف از بین می رود اجمال هم از بین می رود و ما دنبال انحلال هستیم می خواهیم ببینیم بعد از علم اجمالی به تکالیف پیدا شد، انحلال علم اجمالی می شود یا نمی شود؟

در این مثال می گوئیم علم اجمالی داریم یکی از این دو ظرف نجس است به بول بعداً علم تفصیلی می یابیم که ظرف معین با

خون نجس شده است، اینجا مرحوم آخوند می‌فرماید: درست است که علم اجمالی از بین می‌رود و اجمالی در کار نیست و ظرف معین کاملاً واجب الاجتناب است و آن ظرف می‌ماند و اجمال نیست و اثر علم اجمالی که عبارت از وجوب احتیاط و تنجز، نسبت به آن ظرف باقی است. اجمال همیشه دو طرف لازم دارد علم اجمالی که وقتی آمد یا این آقا زید است یا این آقا بکر است. یکی از این‌ها از بین رفت نمی‌توانیم بگوییم یا این یا آن. ما مثال در دو تا می‌گوییم، می‌گوییم وقتی علم تفصیلی پیدا شد، مرحوم شیخ می‌فرماید: هم علم اجمالی از بین می‌رود و هم اصل و مرحوم آخوند می‌فرماید: اجمالی که در کار نیست از بین رفته است و اثر علم اجمالی که تنجز است باقی است.

نسبت به اینکه این ظرف واجب الاجتناب است کنار می‌رود و این تفسیر اثرش همین است و الان می‌خواهیم موضوع خارجی را بیان کنیم که حقیقاً بول است یا نیست و نسبت به حکم شرعی آن است و نسبت به حکم شرعی از دایره اجمال بیرون می‌رود و این تفصیلاً می‌دانیم خون دارد و نسبت به آن یک فرد اجمال معنا ندارد.

«و اما اذا لم یکن کذلک» یعنی این معلول لاحق حادث باشد لم یکن یعنی حادث نباشد، «بل مما ینطبق علیه» از اموری است که منطبق می‌شود بر او «ما علم اولاً» یعنی بر همین معلول تفسیر آن معلول به اجمال انطباق می‌یابد و کلمه انطباق را خط بکشید زیرش که مرحوم آخوند انطباق به انحلال را انطباق نمی‌داند. «فلا محالة قد انحل» انحلال می‌یابد علم اجمالی به تفصیلی و به شک بدوی.

اشکال: انطباق را می‌پذیریم، ولی مشکلی که وجود دارد این است که دو مبنا در حجیت امارات و اصول وجود دارد: اگر مبنا سببیت را بپذیریم، انحلال معنا پیدا می‌کند؛ اما اگر طریقت را قائل شدیم، همانطور که شما می‌فرمایید مرحوم آخوند قائل هستید، دیگر انحلال معنا ندارد، چراکه بنابر مبنا سببیت خود مودای امارات و طرق دارای مصلحت هستند و اگر مصیب به واقع نشدند، خودش دارای مصلحت و حکم است. همین امر سبب می‌شود که مودای طرق و امارات برای ما ایجاد حکم کنند و انحلال علم اجمالی را در پی داشته باشد، چون مثبت حکم هستند. در مبنا طریقت امارات و طرق چنین نیست. در این مبنا طرق و امارات حکمی را در پی ندارند. اثبات حکم نمی‌کنند تا سبب انحلال شود. مبنا طریقت معنایش این است که اگر بر طبق اماره یا اصل عمل کردید منجز و معذر دارید. اگر مصیب بود که ثواب داده می‌شود و امتثال کرده اید و اگر خطا باشد عذر خواهید داشت. این معنایش اثبات حکم نیست تا سبب از بین رفتن علم اجمالی و جایگزینی علم تفصیلی شود. به دیگر سخن، در انحلال شرطی که بیان کردید اثبات حکم بود که در مبنا طریقت وجود ندارد.

جواب: مرحوم آخوند از این اشکال دو پاسخ می‌دهند:

پاسخ اول: ما دو نوع انحلال داریم انحلال حقیقی و انحلال حکمی.

در انحلال حقیقی منجل کننده علم است و در انحلال حکمی در حکم علم است. مثل امارات و اصول بعد از اعتبار شارع در حکم علم خواهند بود. وقتی اماره را طبق مبنا طریقت پذیرفتیم، معنایش این است که علم است و شارع آن را به منزله علم قرار داده است. همانطور که علم سبب تنجیز و تعذیر است، امارات و طرق نیز منجز و معذر خواهند بود و در حکم علم هستند.

پاسخ دوم: برای انحلال لزومی ندارد که فقط حقیقی باشد می‌تواند حکمی باشد.

توضیح عبارت

«ان قلت» مستشکل می‌گوید: «انما یوجب العلم بقیام طرق المثبتة له بمقدار المعلوم بالاجمال ذلک» یوجب فاعلش علم است

و مفعولش ذلک است، یوجب العلم به قیام طرق المثبت با قیام این طرق مثبت علم به وجود می آید به مقدار معلوم به اجمال المثبت له، یعنی مثبت تکلیف است به مقدار معلوم به اجمال این علم سبب می شود، ذلک انحلال را «اذا کان قضیه قیام الطريق علی تکلیف موجبا لثبوتہ فعلاً» مقتضی قیام طریق بر تکلیف موجب سقوط بر تکلیف باشد فعلاً و این جا محشین گفته اند که عبارت مشوش است و عبارت اینطور باشد «اذا کان قیام الطريق علی التکلیف موجبا لثبوتہ فعلاً» قیام طریق بر تکلیف موجب ثبوت تکلیف باشد. یک راه این است که قضیه را خط بزیم و یک راه این است که قضیه باشد «موجب لثبوتہ» کلمه لام را خط بزیم.

یعنی اذا کان قضیه قیام علی طریق تکلیف ثبوتہ فعلاً کلمه موجب و لام را خط بزیم و راه سوم هم دارد. ذلک مفعول برای یوجب است و تشویش از اذا به بعد است و ذلک اذا کان انما یوجب مفعول یوجب چه می شود ذلک اذا کان تشویش اندر تشویش است. پس یکی از این دو راه باید طی شود برای اصلاح عبارت و این عبارت را در خارج مطلب بیان کردیم که طرق را از باب سببیت و موضوعیت بدانیم و موجب لثبوت تکلیف فعلاً این طرق برای ما تکلیف بیاورد، در صورتی است که حجیت طرق را از باب سببیت بدانیم و «اما بناء علی ان قضیه حجیت» دقت کنید، مستشکل می گوید: اگر از باب سببیت باشد می گوئیم این مقدار تکلیفی که طرق برای ما اثبات می کند به اندازه مقدار معلوم بالاجمال است، انحلال درست می شود؛ اما طبق قول به طریقت مستشکل می گوید: درست نیست.

«و اما بناء علی ان قضیه حجیت و اعتباره شرعاً» بنابراین مقتضی حجیت طریق و اعتبار شرعی «لیس الا ترتیب ما للطریق المعتبر عقلاً و هو تنجز ما اصابه و العذر عما اخطا عنه فلا انحلال لما علم اجمالاً بالانحلال» این طرق برای ما تکلیفی را اثبات نکرده است و روی قول به طریقت خبر واحد می گوید: نماز جمعه واجب است، این طریق برای شما تکلیفی را اثبات نمی کند. این طریق است برای مطابقت واقع یا مخالفت؛ اگر مطابق در بیاید منجز و اگر مخالف باشد معذر می شود.

«قلت» را می خوانیم و یک معنای دیگر که برای اشکال است و در اینجا است که اصلاً کاری به موضوعیت ندارد، یک مطلب دیگری است به آن اشاره می کنیم. «قلت قضیه الاعتباره شرعاً» مقتضی اعتبار طریق «الاختلاف السنه ادلت» با اختلاف السنه ادله طریق یعنی یک دلیل می گوید: لا تنقض یقین به شک هم دلیل مختلف است و هم تعبیری که فقها دارند؛ مثلاً بعضی ها می گویند: تنزل المودی منزلة الواقع، بعضی تعبیر می کنند به نام تتمیم الكشف که گفته ایم یا تنزیل المودی منزل الواقع، مرحوم آخوند می فرماید: هر طور می خواهند تعبیر کنند چه ادله و تعبیری که برای حجیت شرعی بیان می شود، قضیه اعتبار و امکان ذلک، ذلک یعنی همان منجزیت و معذرت یعنی در بحث قطع یا بحث ظن تقویت کردیم که طرق ظنیه حجیتشان به معنای منجزیت و معذرت است.

«الا ان نهوض الحجة علی ما ينطبق عليه المعلوم بالاجمال» نحوض یعنی قیام، قیام حجت بر آنچه منطبق است به معلوم اجمال در بعضی از اطراف «یکون عقلاً بحکم الانحلال» این قیام حجت در حکم انحلال است و صرف تنجزه الی ما اذا کان فیه ذلک طرف منصرف می کند و بر می گرداند تنجز تکلیف را به موردی که تکلیف در آن طرفی که حجت بر آن قائل شده است «و العذر» معذر می کند «عما اذا کان» تکلیف در سایر اهداف باشد. «مثلاً اذا علم اجمالاً بحرمة اناء زید بین الانائین» علم اجمالی شود که ظرف زید که بین دو ظرف حرام است «و قامت بینة علی ان هذا انائه» و بینة بیاورد که اناء زید است و علم تفصیلی نمی آید و بینة می گوید: انا زید است.

«فلا ينبغي الشک فی انه کما انه علم» و این بینة قائل می شود که علم پیدا کنیم که این اناء زید است «ولا ينبغي الشک» یعنی این موردی که بینة آمده است، «کما» مثل آن موردی است که «اذا علم انه انائه و علم» بیاوریم که اناء زید است «و فی عدم لزوم الاجتناب الا عن خصوصه» فقط از خصوص ظرف اجتناب کنیم و ظرف دیگر اجتناب لازم نیست.

«ولو لا ذلك» اگر این انحلال را قبول نکنیم، لولا ما ذکرنا که امارات بر طریقت به حکم انحلال است، «لو لا ذلك» یعنی اگر انحلال حکمی به طریقت نباشد و اگر انحلال حکمی را به قول طریقت نپذیریم، حتی روی قول به سبب هم انحلال نیست. «لما كان يجدى القول بان قضية اعتبار الامارات هو كون مؤديات احكاما شرعية» فعليه هر آینه مجدی نیست و قول به سببیت فایده ندارد و بر طبق یک تفسیر این اشکال را می‌گوییم. یعنی سببیه و مرحوم آخوند می‌فرماید: به قول سببیت هم انحلال نمی‌آید، همان حرفی که از جواب ان قلت اول زد و می‌فرماید: روی قول سببیت تکلیف جدید درست می‌کند، «ضرورة انها تكون كذلك» یعنی احکام شرعیه فعلیه به سبب حادثه یعنی به سبب جدید و ما گفتیم که علم تفصیلی که تکلیف جدید و سبب جدید داشته باشد، این سبب انحلال نمی‌شود. «ضرورة انها موديات تكون كذلك» به سبب حادث چون به روی قول سببیت خود خبر واحد سبب می‌شود در حدوث مصلحت در متعلق آن یعنی ولو اینکه خبر واحد نماز جمعه واجب است ولو در واقع نماز جمعه حرام باشد. روی قول به سببیت سبب می‌شود در حدوث مصلحت در نماز جمعه پس این سببیت می‌آید، تکلیف جدیدی برای نماز جمعه می‌آورد و این با تکلیف لوح محفوظ قابل انطباق نیست. «ضرورة انها تكون كذلك» به سبب حادث «و هو كونها موديات» یعنی کون احکام شرعیه مودیات امارات شرعیه است و توضیح را عرض کردیم هذا جواب دوم است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين